

کارکردهای من استعلایی کانت

مسعود امید*

(نویسنده مسئول)

بهزاد حسن پور**

چکیده

من استعلایی کانت سوژه نهایی مطلق است که بنیاد منطقی معرفت و تجربه را تشکیل می‌دهد. من استعلایی امری کاملاً سوژکتیو است که در مقام ضروری‌ترین و بنیادی‌ترین رکن معرفت‌شناسی کانت هر گونه حکم، شهود و تصور، تألیف، مقوله و در یک کلام هرگونه معرفت و تجربه را به نحو پیشین همراهی می‌کند. یکی از مسائل بسیار اساسی و مهم درباره من استعلایی، کارکردهای آن در معرفت‌شناسی کانت است. این مقاله چهار مورد از کارکردهای من استعلایی کانت را با استناد به دیدگاه‌های کانت در نقد عقل محض استخراج کرده است که عبارتند از: ۱- من استعلایی به شناخت‌های ما کلیت می‌بخشد. ۲- من استعلایی به شناخت‌های ما ضرورت می‌بخشد. ۳- من استعلایی به شناخت‌های ما امکان می‌بخشد. ۴- من استعلایی به واسطه فرایند و کنش ترکیب به شناخت‌های ما وحدت می‌بخشد. در پلیمان به این نکته دست‌یافتیم که کارکرد وحدت‌بخشی به خاطر بنیادین و اساسی بودن فرایند ترکیب در معرفت‌شناسی کانت، اساسی‌ترین کارکرد من استعلایی است.

واژگان کلیدی: من استعلایی، کلیت، ضرورت، امکان، وحدت، ترکیب، کانت.

* دانشیار فلسفه دانشگاه تبریز، آذربایجان شرقی، ایران.

masoudomid1345@yahoo.com

** دانشجوی دکترای فلسفه غرب دانشگاه تبریز، آذربایجان شرقی، ایران.

Behzadhassanpour1@gmail.com

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۸/۲۳؛ تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۰۳/۰۱]

مقدمه

من استعلایی کانت سوژه نهایی مطلق است که بنیاد معرفت و تجربه را تشکیل می‌دهد. من استعلایی امری کاملاً سووژکتیو است که از خودش وجود واقعی ندارد، بلکه صرفاً عبارت از ضروری‌ترین و بنیادی‌ترین ساختار منطقی فاهمه است که هرگونه حکم، شهود، تصور، تألیف، مقوله و در یک کلام هرگونه معرفت و تجربه را به‌نحو پیشین همراهی می‌کند. مطابق تصریح کانت، من استعلایی سوژه کاملاً مطلق است که وحدت، کلیت و ضرورت آگاهی ما و حتی شناخت‌های ما ناشی از کارکرد منطقی آن در ساختار معرفت-شناسی وی است. من استعلایی یک تعبیر منطقی کاملاً میان تهی است که تحت هیچ مقوله‌ای واقع نمی‌گردد و بنابراین، هیچ تمثلی نمی‌توان از آن داشت (Kant, 1964: A356-B338). من استعلایی در قالب یک حکم کلی، ضروری و پیشین «من می‌اندیشم» هرگونه حکمی را همراهی می‌کند؛ ولی در عین حال، تابع هیچ مقوله‌ای از مقولات محض فاهمه نیست و وسیله نقلیه همه مقولات است. حکم «من می‌اندیشم» خودش یک تجربه نیست بلکه شرط امکان تجربه است. من استعلایی صورت ادراک نفسانی است که به هر تجربه‌ای تعلق دارد و بر هر تجربه‌ای مقدم است (ibid: A 354, 337). در یک کلام، من استعلایی بنیاد منطقی وحدت امکان فاهمه، شهود، تجربه و به‌طور کلی امکان معرفت است و عالی‌ترین اصلی است که در کل قلمرو معرفت انسانی یافت می‌شود (ibid, B135-248).

با این حال، یکی از مسائل بسیار اساسی درباره من استعلایی کانت، کارکردهای آن است. با قاطعیت تمام می‌توان گفت که مسئله کارکردهای من استعلایی کانت از بنیادی-ترین و اساسی‌ترین مسائل نقد عقل محض است. مسئله من استعلایی را می‌توان در دو مسئله جداگانه که ارتباط تنگاتنگی با هم دارند مورد تحلیل و بررسی قرار داد. مسئله نخست عبارت از چیستی و ویژگی‌های من استعلایی است و مسئله دوم که مهم‌تر از مسئله نخست است همان کارکردهای من استعلایی در ساختار نظام معرفت‌شناختی کانت

است. اگر بگوییم که کارکردهای من استعلایی کانت مهم‌تر و بنیادی‌تر از ماهیت و ویژگی‌های آن است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. بنابراین، پرسش اصلی ما در این نوشتار بدین مضمون است: کارکردهای من استعلایی در نظام معرفت‌شناختی کانت کدام‌ها هستند؟ البته، پرسش دیگری را هم در این راستا می‌توان بدین مضمون مطرح کرد: کدام یک از کارکردهای من استعلایی در مقایسه با کارکردهای دیگر، اصیل و بنیادین است؟ لذا، این نوشتار در صدد است توصیفات کانت در باب کارکردهای من استعلایی را کشف، تشریح، بررسی و تحلیل کند تا بدین وسیله، بنیادین و اساسی بودن آن را در تار و پود نظام معرفت‌شناختی نقد عقل محض آشکار سازد. کارکردهای من استعلایی کانت را که در این پژوهش به شیوه استقرایی استخراج کرده‌ایم می‌توان تحت چهار مورد ذکر کرد که عبارتند از: کلیت‌بخشی به شناخت‌ها، ضرورت‌بخشی به شناخت‌ها، امکان‌بخشی به شناخت‌ها و وحدت‌بخشی به شناخت‌ها.

البته، بهتر است پیش از پرداختن به این کارکردها منظور کانت از کارکرد را روشن کنیم. کانت خود کارکرد را این‌گونه تعریف می‌کند:

منظور من از کارکرد، وحدت کنشی است که ایده‌های گوناگون را تحت یک ایده مشترک نظم می‌بخشد (ibid, A68-B93).

پیتون این تعریف را نمی‌پسندد و آن را واضح و روشن نمی‌داند. به نظر پیتون، کارکرد هر چیزی در معنای اولیه آن عبارت است از کارکرد یا وظیفه‌ای که آن چیز به تنهایی و به نحو احسن می‌تواند انجام دهد. در این معنا، برای نمونه کارکرد فاهمه عبارت است از اندیشیدن یا حکم کردن. البته، واژه کارکرد نه فقط برای کاری که چیزی یا شخصی انجام می‌دهد، بلکه به شیوه کار کردن یعنی؛ شیوه‌ای که در آن کار انجام می‌پذیرد نیز اطلاق می‌گردد. بنابراین، به نظر پیتون، کارکرد یک طبیعت مشترک یا صورت مشترک است که در کنش‌های جداگانه ارائه می‌گردد. همچنین به نظر پیتون هنگامی که کانت درباره فاهمه و حکم سخن می‌گوید، واژه کارکرد را مترادف واژه (صورت) به کار می‌برد (Paton,

(1936: 246).

کانت هرگز از کارکرد شهود سخن به میان نمی‌آورد، بلکه فقط از صورت شهود سخن می‌گوید زیرا شهود منفعل است (Kant, 1964: 248). به نظر می‌رسد که دیدگاه پیتون درباره مفهوم کارکرد قابل قبول باشد.

بنابراین، منظور ما از اصطلاح کارکرد در این نگارش همان وظایف من استعلایی است که در نظام معرفت‌شناختی کانت ایفا می‌کند.

حال، این کارکردها را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم. لازم به ذکر است که این کارکردها با استناد مستقیم و غیر مستقیم به سخنان کانت در نقد عقل محض استخراج گردیده‌اند.

۱- کلیت بخشی به شناخت‌ها

به نظر کانت، تجربه اولین محصولی است که فاهمه ما تولید می‌کند. با این همه، تجربه تنها اقلیمی نیست که فاهمه ما بتواند به آن محدود گردد. درست است که تجربه به ما می‌گوید چه چیزی وجود دارد، اما آن به ما نمی‌گوید که آن چیز باید ضرورتاً به همان شکل باشد و نه به شکلی دیگر. در واقع، تجربه به ما کلیت واقعی و اکید نمی‌دهد. شناخت‌های کلی‌ای که هم زمان از ویژگی ضرورت درونی برخوردارند، باید مستقل از تجربه، فی‌نفسه واضح و قطعی باشند و همین شناخت‌های واجد کلیت، شناخت‌های پیشین نامیده می‌شوند و در مقابل شناخت‌های پسین قرار دارند که منحصرأ از تجربه گرفته شده‌اند (ibid, A 2).

کانت همچنین در بخش دیگری از نقد عقل محض تصریح می‌کند که تجربه هرگز به احکام خود کلیت حقیقی یا کلیت اکید نمی‌بخشد، بلکه فقط کلیت نسبی یا فرضی به آن‌ها می‌دهد و این کار را از طریق استقرا انجام می‌دهد. وی حکمی را واجد کلیت دقیق

می‌شمارد که هیچ استثنایی به مثابه امر ممکن در آن مجاز نباشد، از تجربه مشتق نشده باشد و مطلقاً به نحو پیشین از اعتبار حقیقی برخوردار باشد و نه اعتبار فرضی و نسبی و حتی محتمل. البته، مطابق دیدگاه کانت، کلیت تجربی در بیشتر موارد معتبر است ولی کلیت اکید برای یک حکم پیشین، امری ذاتی است و کلیت اکید به همراه ضرورت، شاخص‌های مطمئن شناخت پیشین هستند و به طور جدایی‌ناپذیر به یکدیگر تعلق دارند (ibid, B4). کانت اصل معروف «هر تغییر باید علتی داشته باشد» را به عنوان مثال برای کلیت حقیقی و اکید عرضه می‌دارد (ibid, B5).

به نظر جالی گاش، کلیت و ضرورت تقریباً یکسان هستند و با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند، اما مطلقاً عین هم نیستند و میان آن‌ها تفاوت جزئی وجود دارد. مراد کانت از کلیت، محال بودن حتی یک مورد استثناست، در حالی که وی حکم ضروری را حکمی می‌داند که نقیض آن غیر قابل تصور باشد (گاش، ۱۳۸۶: ۲۰). ضرورت مورد نظر کانت ناظر به ضرورت عینی است و نه منطقی صرف و از این‌رو ناظر به پیوند عینی و ضروری میان محمول و موضوع یا انفکاک‌ناپذیری عینی محمول از موضوع است. کانت حتی در مناسبت دیگری پا را فراتر می‌گذارد و شناخت را کلیتی از تصورات دقیق و مرتبط می‌داند (Kant, 1964: A97). در واقع، شناخت بدون کلیت، شناخت حقیقی نخواهد بود، زیرا آن شناخت مطابق با قوانین کلی و ضروری مرتبط نخواهد شد و در نتیجه شاید شهود بدون اندیشه باشد اما هرگز شناخت نخواهد شد و برای ما به منزله هیچ و پوچ خواهد بود (ibid, A111).

حال، پس از فارغ شدن از این مباحث تمهیدی در صدیم به این پرسش پاسخ دهیم که شناخت‌های ما به ویژه شناخت‌های پیشین که واجد کلیت اکید و حقیقی هستند این کلیت را از کجا به دست آورده‌اند و به تعبیر دیگر، چه عاملی این کلیت اکید و حقیقی را به شناخت‌های پیشین ما اعطا کرده است؟ در پاسخ می‌گوییم که من استعلایی این کلیت اکید و حقیقی را به شناخت‌های ما اعطا کرده است. این که من استعلایی چرا و چگونه این

کلیت را به شناخت‌های ما اعطا می‌کند پاسخ مفصلی می‌طلبد که بلافاصله بدان می‌پردازیم.

مطابق دیدگاه کانت، در ادراک نفسانی اصیل [= من استعلایی] همه چیز باید ضرورتاً مطابق شرایط وحدت تمام و کمال خودآگاهی باشد، یعنی باید تابع کارکردهای کلی تألیف قرار گیرد. به عبارت دیگر، فقط بر اساس آن تألیف، ادراک نفسانی می‌تواند این همانی تمام و کمال و ضروری خود را به نحو پیشین اثبات کند. وی مفهوم علت را به عنوان مثال ذکر می‌کند و می‌گوید که مفهوم علت چیزی نیست مگر ترکیب با مفاهیم و بدون چنین وحدتی، که قاعده خود را به نحو پیشین دارد، و پدیدارها را تابع خود می‌کند، وحدتی تمام و کمال و کلی و در نتیجه ضروری آگاهی در کثرت ادراکات حسی وجود نخواهد داشت (ibid, A112). وی در ادامه می‌افزاید که هیچ چیز در شناخت نمی‌تواند بیاید مگر به واسطه این ادراک نفسانی اصیل (ibid, A114). این سخن کانت، خود گواه بر آن است که کلیت به عنوان یکی از عناصر اصلی شناخت‌های حقیقی، منوط و موقوف به من استعلایی و شرطیت و ملازمت آن است.

تصور «من می‌اندیشم» که حاصل ادراک نفسانی استعلایی و زائیده ادراک نفسانی اصیل است، به مثابه یک کنش خودانگیختگی، همه تصورات ما را ملازمت و همراهی می‌کند، زیرا به تصریح کانت در فقره B132، در غیر این صورت چیزی در من متصور می‌گردد که به هیچ‌وجه نمی‌تواند اندیشیده شود و این امر دقیقاً به معنای عدم امکان تصور و هیچی و پوچی آن خواهد بود. ادراک نفسانی اصیل به مثابه خودآگاهی و یا وحدت استعلایی خودآگاهی، تصور «من می‌اندیشم» را تولید می‌کند که همین تصور همه تصورات دیگر را همراهی می‌کند تا امکان شناخت پیشین ناشی از آن‌ها را مشخص کند. این تصور «من می‌اندیشم» که خاص ادراک نفسانی استعلایی محض یا اصیل است، همه تصورات و به‌ویژه تصورات پیشین را که همگی از کلیت برخوردارند تولید می‌کند. بنابراین، تصور «من می‌اندیشم» به مثابه کنش خودانگیختگی ادراک نفسانی محض یا اصیل به

هنگام تولید تصورات، هم زمان کلیت و ضرورت آن‌ها را نیز تولید می‌کند، زیرا تصورات ناشی از شناخت پیشین، کلیت و ضرورت خویش را به مثابه امر ذاتی خویش دارا هستند و این کلیت و ضرورت خویش را در نهایت از من استعلایی به مثابه آخرین سرچشمه ضرورت و کلیت دریافت می‌کنند.

۲- ضرورت بخشی به شناخت‌ها

همان‌گونه که پیش از این متذکر شدیم کانت بر این عقیده است که همه شناخت‌ها با تجربه آغاز می‌شود، ولی هر چند شناخت ما با تجربه آغاز می‌شود از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که تمامی شناخت ما از تجربه ناشی می‌شود. به عبارت دیگر، تجربه تنها منبع شناخت ما نیست. شناخت‌های کلی‌ای وجود دارند که هم زمان از ویژگی ضرورت درونی برخوردارند و مستقل از تجربه، فی‌نفسه واضح و قطعی هستند و شناخت‌های پیشین نامیده می‌شوند (ibid, A1-2). پس شناختی که از ضرورت برخوردار است واجد ویژگی‌های زیر است:

۱- مستقل از تجربه است. ۲- از حیث زمانی، متأخر از تجربه است. ۳- فی‌نفسه واضح و قطعی است. ۴- پیشین یا ماتقدم است.

کانت خود درباره نسبت میان حکم پیشین و ضرورت چنین می‌نویسد:

پس، اولاً اگر ما گزاره‌ای داشته باشیم که به مثابه امر ضروری اندیشیده شود، آن گزاره یک حکم پیشین است؛ اما اگر علاوه بر آن، گزاره مذکور از هیچ گزاره دیگری مشتق نگردد، مگر از گزاره‌ای که خود نیز به مثابه یک گزاره ضروری معتبر باشد، گزاره‌ای خواهیم داشت که مطلقاً پیشین است (ibid, B4).

لورانس بونژور درباره قضیه ضروری چنین می‌نویسد:

یک قضیه تنها در صورتی ضروری یا ضرورتاً صادق است که در همه جهان‌های ممکن، یعنی در هر وضعیت ممکن که تحقق یافته یا امکان تحقق آن وجود داشته، صادق باشد، به گونه‌ای که چنین قضیه‌ای در قطعی‌ترین معنای ممکن، باید صادق باشد و نمی‌تواند کاذب باشد و یک قضیه، ممکن است اگر در برخی جهان‌ها یا وضعیت‌های ممکن، صادق و در برخی دیگر کاذب باشد، به گونه‌ای که ارزش صدق آن، هر چه که در واقع تحقق یافته باشد، می‌توانست متفاوت باشد (بونژور، ۱۳۸۸: ۲۰-۱۹).

به نظر لایب نیتس که اصطلاح ضروری را در معنای فلسفی آن به کار می‌برد، حقیقت عبارت از گزاره‌ای است که نقطه مقابل آن مستلزم تناقض باشد و هرگاه حقیقتی ضروری نباشد، ممکن و محتمل نامیده می‌شود. به عبارت دیگر، مراد لایب نیتس از حقیقت ضروری حقیقتی است که انکار آن مستلزم تناقض باشد. وی به دو قسم حقیقت، یعنی حقایق استدلال و حقایق واقع قائل است. بیان وی در این باره به شرح زیر می‌باشد:

همچنین دو نوع حقیقت وجود دارد: حقایق استدلال و امور واقع. حقایق استدلال، ضروری است و مخالف آن‌ها غیر ممکن است. حقایق مربوط به واقع، محتمل و ممکن هستند و مخالف آن‌ها ممکن است. وقتی حقیقتی ضروری باشد جهت عقلی آن را می‌توان از رهگذر تحلیل یافت. با تحلیل آن به ایده‌های ساده و حقایق ساده‌تر، می‌توان به حقایق اولیه رسید (Leibniz, 1990: 460).

مطابق دیدگاه لایب نیتس، هر حقیقت ضروری را می‌توان به یک قضیه این همان، به صورت «الف الف است»، ارجاع داد. به عقیده وی، حقایق ضروری که گاهی حقایق عقلی نیز خوانده می‌شوند گزاره‌هایی هستند که فی‌نفسه بر اساس اصل عدم تناقض و یا اصل

این همانی، مبرهن می شوند. به نظر جالی گاش، معیار لایب نیتس دربارهٔ ضرورت و حقایق ضروری با ضابطهٔ کانت در خصوص حقایق تحلیلی، منطبق است (و البته نه در باب گزاره های تالیفی پیشین). در نتیجه، به حق می توان لایب نیتس را نیای بزرگ این نظریه دانست که همهٔ حقایق ضروری، تحلیلی هستند (گاش، ۱۳۸۶: ۲۹).

به طور کلی از نظر کانت باید میان سه نوع ضرورت تمایز گذاشت: روان شناختی، منطقی و استعلایی. ضرورت روان شناختی ناظر به ناتوانی روانی نسبت به تفکیک محمول از موضوع است. ضرورت منطقی ناظر به ابتدای رابطهٔ محمول با موضوع بر اصل عدم تناقض است (سلب محمول سبب تناقض است). ضرورت استعلایی ناظر به رابطهٔ تفکیک ناپذیری عینی میان محمول و موضوع است که خود را در حکم تالیفی پیشینی نمودار می سازد (همان: ۳۱، ۳۵ و ۳۸).

در مباحث فلسفی غالباً از دو نوع ضرورت، یعنی ضرورت روان شناختی و ضرورت منطقی، سخن به میان می آید. گزاره ای که نقیض آن غیر قابل تصور باشد از ضرورت روان شناختی برخوردار است. برای مثال، گزارهٔ « $۵+۷=۱۲$ » دارای ضرورت روان شناختی است، زیرا نقیض آن از جهت روان شناختی، غیر قابل تصور است. در مقابل، گزاره ای که ضد یا نقیض آن به لحاظ منطقی نادرست باشد و با قوانین منطق ناسازگار باشد از ضرورت منطقی برخوردار است. برای مثال، گزارهٔ «هوا بارانی است یا بارانی نیست» از ضرورت منطقی برخوردار است، زیرا نقیض آن منطقاً و بر حسب رابطهٔ منطقی مفاهیم و گزاره ها کاذب است (همان: ۳۱).

به هر حال، کانت گزاره ای را ضروری می داند که نقیض آن ذاتاً تصورناپذیر باشد (همان: ۳۸). مطابق دیدگاه کانت، همهٔ گزاره های ضروری پیشین اند و همهٔ گزاره های پیشین ضروری اند. همان گونه پیش از این متذکر شدیم شناخت ضروری یا پیشین هرگز مستفاد از تجربه و یا ناشی از آن نیست.

علاوه بر این دو نوع ضرورت، ضرورت دیگری نیز وجود دارد که کانت آن را ضرورت استعلایی می‌نامد. حقیقتی که ضرورت استعلایی دارد، قضیه‌ای تالیفی نیز می‌باشد (همان: ۳۵). به نظر می‌رسد که ضرورت احکام تالیفی ماتقدم از نوع ضرورت استعلایی باشد. ضمناً صفت ماتقدم یا پیشینی در قضایای تالیفی ماتقدم دال بر ضروری بودن آن‌هاست.

لازم به ذکر است که ماتقدم یا پیشین بودن احکام تالیفی ماتقدم، خود گواه بر ضروری بودن آن‌هاست زیرا در قاموس کانت هر امر ضروری پیشین یا ماتقدم است. در واقع، کانت دو معیار اساسی برای تشخیص یک حکم پیشین به دست می‌دهد که عبارتند از ضرورت و کلیت.

در ادامه باید پرسید چه عاملی و چگونه به شناخت‌های ما ضرورت می‌بخشد؟ پیش از این با استناد به سخنان کانت به صراحت اعلام کردیم که تجربه نمی‌تواند به شناخت‌های ما ضرورت ببخشد. پس چیست آن که ضرورت را به شناخت‌های ما به‌ویژه به شناخت‌های پیشین اعطا می‌کند؟ پاسخ کانت به این پرسش خیلی واضح و روشن است. به نظر وی، هر نوع ضرورت همواره بر مبنای شرطی استعلایی قرار دارد. بیان خود کانت در این باره آشکار و صریح است:

هر نوع ضرورت همواره بر مبنای شرطی استعلایی قرار دارد. بنابراین، باید یک مبنای استعلایی وحدت‌آگاهی در ترکیب کثرت همه شهودهای ما و در نتیجه یک مبنای استعلایی مفاهیم اعیان به‌طور کلی و به تبع آن همچنین یک مبنای استعلایی همه متعلقات تجربه وجود داشته باشد، بدون این مبنای استعلایی، ناممکن خواهد بود که برای شهودهای خود نوعی متعلق بیندیشیم، زیرا این متعلق چیزی نیست مگر آن چیزی که برای آن، مفهوم، این نوع ضرورت ترکیبی را بیان می‌کند. حال، این شرط اصیل و استعلایی چیز دیگری نیست مگر ادراک نفسانی استعلایی (Kant)،

(1964: A107).

اما من استعلایی چگونه به شناخت‌های ما ضرورت می‌بخشد؟ در پاسخ می‌گوییم که ضرورت‌بخشی به شناخت‌ها از طریق وحدت آگاهی که پیش از همه داده‌های شهودها می‌آید و فقط از طریق رابطه با وحدت هر نوع تصور اشیاء، امکان‌پذیر است. جالب توجه است که حتی محض‌ترین وحدت عینی، یعنی وحدت مفاهیم پیشین (مکان و زمان) فقط از طریق رابطه شهودها با آن وحدت آگاهی ممکن می‌باشد. به این ترتیب، وحدت عددی این ادراک نفسانی استعلایی، مبنای پیشین همه مفاهیم را تشکیل می‌دهد؛ به همان ترتیب که کثرات مکان و زمان، مبنای پیشین شهودات حسی را تشکیل می‌دهد (ibid, A107). پیش از این گفتیم که ضرورت و ضروری بودن، دست کم در قاموس کانت مترادف و مساوی با پیشین بودن است.

کانت در جای دیگر، امکان و ضرورت مقولات را بر مبنای رابطه‌ای می‌داند که مجموع ادراک حسی و همه پدیدارهای ممکن با ادراک نفسانی اصیل دارند. در ادراک نفسانی اصیل، همه چیز ضرورتاً باید با شرایط وحدت تمام و کمال خودآگاهی مطابق باشد، یعنی باید تابع کارکردهای کل ترکیب قرار بگیرد. به عبارت دیگر، از آن ترکیب، مطابق با مفاهیم، که فقط بر اساس آن ترکیب، ادراک نفسانی می‌تواند این همانی تمام و کمال خود را به نحو پیشین اثبات کند (ibid, A112).

همچنین کانت تصریح می‌دارد که هیچ چیز در شناخت نمی‌تواند بیاید، مگر به واسطه ادراک نفسانی اصیل (ibid, A114). منظور از هیچ چیز در شناخت، اموری از قبیل کلیت، ضرورت و حتی وحدت است، یعنی اموری از قبیل کلیت، ضرورت و وحدت نمی‌تواند در شناخت‌ها بیاید مگر به واسطه ادراک نفسانی اصیل.

با توجه به همه این مباحث، روشن می‌شود که من استعلایی از طریق وحدت استعلایی خودآگاهی، به شناخت‌های پیشین ما ضرورت می‌بخشد.

۳- امکان بخشی به شناخت‌ها

یکی دیگر از کارکردهای من استعلایی در نظام معرفت‌شناسی کانت، امکان بخشی به شناخت‌های ماست. کانت از تألیف نقد عقل محض دو هدف اساسی را دنبال می‌کند که یکی مسئله عام یعنی تعیین امکان یا امتناع متافیزیک به طور کلی است (ibid, A xii) و دیگری مسئله خاص که در این پرسش متعین شده است: احکام تألیفی پیشین چگونه ممکن هستند (ibid, B19)؟ اکنون پرسش ما این است که در تحلیل نهایی، چه عاملی و چگونه به شناخت‌های ما (که البته احکام تألیفی پیشین نیز خود جزو همین شناخت‌ها به‌شمار می‌آیند) امکان می‌بخشد یا آن‌ها را ممکن می‌گرداند؟

در پاسخ به این پرسش عجزالتاً می‌گوییم که بدون فرض نوعی خودآگاهی محض، استعلایی و پیشین، به طور منطقی نمی‌توان از تبعیت شاکله‌های مقولات از اصول فاهمه محض، اطلاق شاکله‌ها بر مقولات فاهمه، اطلاق مقولات فاهمه بر شهودات حسی و تألیف ضروری و پیشین داده‌های خام حسی در یک شهود سخن گفت. بنابراین من استعلایی به منزله آخرین و نهایی‌ترین بستر و زمینه همه شناخت‌های قوای شناختی ما، عامل اصلی و نهایی شناخت‌های پیشین ماست. من استعلایی به مثابه سوژه شناسنده به نحو پیشین و ضروری ما را به صدور احکام تألیفی پیشین قادر می‌سازد و ضامن قوام، انتظام، وحدت و در نهایت امکان معرفت انسانی است.

مکان و زمان تصورات ضروری و پیشین هستند. پیش از این متذکر شدیم که من استعلایی به منزله عامل نهایی و اصیل و بنیادی، به شناخت‌های پیشین ما ضرورت می‌بخشد. بنابراین، مسلم می‌گردد که مکان و زمان، ضرورت خویش را از من استعلایی کسب می‌کنند. من استعلایی به منزله بستر و نقطه‌ی نهایی قوای شناختی ما و نیز به منزله امری اصیل همه تصورات و حتی شهودات ما را همراهی می‌کند و نقش بنیادین شرطیت را در همه شناخت‌های ما عهده‌دار می‌گردد و به تبع آن، تصور ضروری و پیشین

مکان به مثابه صورت پیشین شهود بیرونی و تصور ضروری و پیشین زمان به منزله صورت پیشین شهود درونی را امکان پذیر می سازد.

باید مبنای استعلایی وحدت آگاهی در ترکیب کثرت همه شهودهای ما و در نتیجه همچنین یک مبنای استعلایی مفاهیم اعیان و به طور کلی و به تبع آن همچنین یک مبنای استعلایی همه متعلقات تجربه وجود داشته باشد، بدون این مبنای استعلایی، ناممکن خواهد بود که برای شهودهای خود، نوعی متعلق بیندیشیم، زیرا این متعلق چیزی نیست مگر آن چیزی که برای آن، مفهوم، این نوع ضرورت ترکیبی را بیان می کند. حال، این شرط اصیل و استعلایی چیز دیگری نیست مگر ادراک نفسانی استعلایی. بنابراین، باید شرطی باشد که پیش از هر نوع تجربه قرار بگیرد و خود تجربه را ممکن گرداند، شرطی که باید این فرض پیشین استعلایی را اعتبار بخشد (ibid, A107).

کانت در ادامه می افزاید که بدون این وحدت آگاهی که از همه داده های شهودها می آید و فقط از طریق رابطه با وحدت هر نوع تصور اشیا ممکن است، هیچ نوع شناخت و هیچ نوع ترکیب [تألیف] و وحدت شناختها در بین خود، در ما رخ نخواهد داد. (ibid) و به تعبیر دیگر، هیچ نوع شناختی، حتی شناخت تجربی امکان پذیر نخواهد بود. کانت از این عامل به مثابه آگاهی تبدیل ناپذیر، اصیل و محض، به عنوان ادراک نفسانی استعلایی یاد می کند و در ادامه تأکید می کند که حتی محض ترین وحدت عینی، یعنی وحدت مفاهیم پیشین مکان و زمان فقط از طریق رابطه شهودها با آن وحدت آگاهی ممکن می باشد (ibid, A107). پدیدارها در تجربه باید تابع شرایط صوری مکان و زمان قرار گیرند، در واقع، تحت این شرایط است که اساساً هر نوع شناخت ممکن می گردد (ibid, A110).

ادراک نفسانی استعلایی، به مثابه قوه اساسی همه شناختهای ما، شناختهای پیشین را امکان پذیر می سازد. مجموعه ادراک حسی، به نحو پیشین بر مبنای شهود محض و نیز

بر مبنای زمان به منزله صورت شهود درونی قرار دارد و هر نوع آگاهی تجربی، بر مبنای ادراک نفسانی محض، یعنی بر مبنای این همانی تمام و کمال خود در بین همه تصورات ممکن که زمان و مکان نیز جزء همین تصورات هستند، قرار دارد. حال، اگر بخواهیم مبنای درونی این ترکیب تصورات را تا آن نقطه دنبال کنیم که همه باید به آن معطوف باشند، تا از آن طریق، برای اولین بار وحدت شناخت برای یک تجربه‌ی ممکن حاصل شود، آن وقت باید از ادراک نفسانی محض شروع کنیم. بنابراین، ادراک نفسانی محض، یک اصل وحدت ترکیبی کثرت را در هر نوع شهود ممکن ارائه می‌دهد (ibid, A116-7).

مطابق گفتار صریح کانت، عالی‌ترین اصل امکان هر نوع شهود در ارتباط با حسیات و مطابق با حسیات استعلایی این است که کل کثرت شهود باید تابع شرایط صوری مکان و زمان باشد. عالی‌ترین اصل همین امکان درباره فاهمه عبارت است از این که هر نوع کثرت شهود باید تحت شرایط وحدت ترکیبی و اصیل ادراک نفسانی قرار بگیرد. همه تصورات متکثر شهودها، تا جایی که به ما داده می‌شوند، تابع اصل اولیه هستند، اما تا آنجا که باید بتوانند در یک آگاهی به یکدیگر مرتبط شوند تابع اصل دوم هستند، زیرا بدون این ارتباط هیچ چیزی نمی‌تواند اندیشیده یا شناخته شود، چون تصورات داده شده با کنش ادراک نفسانی، یا «من می‌اندیشم» چیزی مشترک ندارند و بنابراین نمی‌توانند در یک خودآگاهی واحد با هم درک و تلفیق شوند (ibid, B137).

کانت از سه منشأ اصلی یا قوه روح که شرایط امکان هر نوع تجربه را در خود دارند و نیز نمی‌توانند از هیچ نوع قوه دیگر ذهن مشتق شوند، پرده برمی‌دارد. این سه منشأ اصلی یا قوا عبارتند از: حس، قوه خیال و ادراک نفسانی. حس به نحو پیشین کثرت را تلخیص می‌کند. قوه خیال به ترکیب این کثرت می‌پردازد. ادراک نفسانی اصیل وحدت این ترکیب را ممکن می‌گرداند. همه قوای مذکور علاوه بر کاربرد تجربی، از کاربرد استعلایی نیز برخوردارند که منحصرأ به صورت مربوط است و به نحو پیشین ممکن است (ibid,

(A95). عامل اصلی و تمام‌کننده میان این منشأ یا قوا، ادراک نفسانی اصیل است که وحدت ترکیب یا تألیف را در شناخت‌ها ممکن می‌گرداند و شناخت را به معنای حقیقی تحقق می‌بخشد. در واقع، بدون ادراک نفسانی اصیل یا من استعلایی، فرایند یا مرحله شناخت تکمیل نمی‌گردد.

ادراک نفسانی محض، استعلایی یا اصیل به خاطر مولد بودنش در حوزه شناخت‌ها و به مثابه نقطه نهایی همه قوا و سرچشمه‌های ذهن در فرایند شناخت، حصول و تحقق شناخت‌ها را ممکن می‌گرداند. مراحل شناخت نظیر تلخیص کثرت توسط عامل بنیادی به نام من استعلایی امکان‌پذیر و تکمیل می‌گردد.

اساسی و بنیادی بودن ادراک نفسانی استعلایی برای کانت آن‌چنان واجد اهمیت است که وی حتی طبیعت را از حیث قانون‌مندی خود تابع مبنای ذهنی ادراک نفسانی می‌داند. وی در این زمینه چنین می‌نویسد:

اینکه طبیعت باید خود را مطابق با مبنای ذهنی ادراک نفسانی ما تطبیق کند و حتی باید از حیث قانون‌مندی خود تابع مبنای ذهنی ادراک نفسانی ما باشد، بسیار عجیب و نامرتبط به نظر می‌رسد. اما اگر فکر کنیم که این طبیعت، فی‌نفسه چیزی نیست جز مجموع کلی پدیدارها و در نتیجه به هیچ وجه شیء فی‌نفسه نیست، بلکه صرفاً مجموعه‌ای است از تصورات ذهن، آن هنگام شگفت‌زده نخواهیم شد که طبیعت را صرفاً در قوه اساسی همه شناخت‌هایمان، یعنی در ادراک نفسانی استعلایی و در چنان وحدتی ببینیم که فقط برای آن، طبیعت می‌تواند موضوع هر نوع تجربه ممکن خوانده شود، یعنی می‌تواند طبیعت نامیده شود (ibid, A114).

قوه اساسی بودن همه شناخت‌ها بدین معنی است که قوای سه‌گانه شناخت نظیر حس، خیال و فاهمه همگی ذیل فاعلیت و عاملیت ادراک نفسانی اصیل از کارایی و بهره‌مندی

برخوردارند و بدون ادراک نفسانی اصیل، محض و استعلایی نقش‌ها و کارکردهایشان ناقص است و شناخت حقیقی به حصول نمی‌پیوندد.

از آنچه گفته شد می‌توان چنین نتیجه گرفت که امکان آگاهی از ادراکات حسی و شناخت‌های پیشین و استعلایی منوط و موقوف به من استعلایی است. تصور «من می‌اندیشم» به مثابه یک کنش خودانگیختگی خودآگاهی محض یا ادراک نفسانی اصیل، همه تصورات من را همراهی می‌کند. زیرا به تصریح کانت، در غیر این صورت چیزی در من متصور می‌گردد که به هیچ‌وجه نمی‌تواند اندیشیده شود و این دقیقاً بدان معناست که تصور یا ناممکن باشد یا دست کم برای من هیچ باشد (ibid, B132) و این است معنای امکان‌بخشی به شناخت‌های ما توسط من استعلایی در مقام سوژه نهایی.

اکنون به پرسش «احکام تألیفی [ترکیبی] پیشین چگونه ممکن است؟» از زبان کانت پاسخ می‌دهیم:

احکام تألیفی پیشین وقتی ممکن هستند که با شرایط صوری شهود پیشین، ترکیب قوه خیال و وحدت ضروری این ترکیب را در یک ادراک نفسانی استعلایی، به یک شناخت تجربی ممکن به‌طور کلی مربوط کنیم، و بگوییم، شرایط امکان تجربه به‌طور کلی، هم زمان شرایط امکان متعلقات تجربه‌اند و به این دلیل در یک حکم تألیفی [ترکیبی] پیشین اعتبار عینی دارند (ibid, A158-B197).

در این‌جا نیز کانت با صراحت تمام، پای ادراک نفسانی استعلایی را در امکان بخشیدن به شناخت‌ها و احکام تألیفی پیشین به میدان معرفت‌شناسی باز می‌کند. ادراک نفسانی استعلایی به مثابه کنش من استعلایی نقش تمام‌کننده را در تحقق شناخت‌های ما بازی می‌کند.

۴- وحدت بخشی به شناخت‌ها

یکی دیگر از کارکردهای من استعلایی، وحدت بخشیدن به شناخت‌های متکثر ماست. واژه‌ی «وحدت»^۴ از جمله اصطلاحاتی است که در فلسفه کانت به طور اعم و در **نقد عقل محض** به طور اخص فراوان به کار رفته است. کانت دو معنا از وحدت اراده می‌کند که یکی معنای عام است و دیگری معنای خاص. کاربردهای این اصطلاح نزد وی حاکی از ایهام اساسی در تعریف مفهوم وحدت است و این ایهام از اینجا ناشی می‌شود که وی این اصطلاح را گاه به مفهوم سنتی استعلایی وحدت و گاه به مفهوم انتقادی آن به مثابه نخستین مقوله از مقولات کمیت به کار می‌برد (Caygill, 1994: 407). کانت بر تمایز میان معنای مقولی و فرامقولی وحدت تأکید می‌ورزد. به نظر وی، وحدتی که به نحو پیشین مقدم بر همه مفاهیم ترکیب است، مقوله وحدت به شمار نمی‌آید، زیرا همه مقولات مبتنی بر کارکردهای منطقی احکام هستند و ترکیب و نیز به تبع آن، وحدت مفاهیم داده شده، در این کارکردها اندیشیده می‌شوند (Kant, 1964: B131). وی در کتاب **تمهیدات** بر وحدت فرامقولی این‌گونه اشاره می‌کند:

برای یک فیلسوف مطلوبی بالاتر از این نیست که بتواند کثرت مفاهیم یا اصولی را که قبلاً در ضمن استفاده انضمامی از آن‌ها بر او عرضه شده است، از یک اصل مقدم بر تجربه منشعب سازد و بدین سان همه را در یک نوع شناخت، جمع نماید (کانت، ۱۳۷۰: ۱۶۷)

در واقع، منظور کانت این است که کثرت مفاهیم را به واسطه یک اصل پیشین یا مقدم بر تجربه در یک شناخت وحدت بخشد.

توسل به وحدت فرامقولی مشکلات جدی برای فلسفه انتقادی به بار می‌آورد که گریزی از آنها نبود. برای کانت ضروری بود که «آگاهی تبدیل‌ناپذیر اصیل محض» یا «ادراک نفسانی استعلایی» را مسلم گیرد که وحدت عددی آن بدین سان مبنای پیشین

همه مفاهیم است (ibid, A107). در غیر این صورت، کل فلسفه استعلایی در معرض خطر تقلیل به روان‌شناسی تجربی قرار می‌گرفت (Caygill, 1994, 408). بر این اساس، کانت به طور عمدی وحدت ادراک نفسانی را «وحدت استعلایی خودآگاهی» می‌خواند تا امکان شناخت پیشین ناشی از آن را نشان دهد (ibid: 409).

بنابراین، وحدت در معنای عام، همان وحدت فرامقولی است و در معنای خاص، وحدت مقولی است که ناظر بر مقوله کمیت است. بنابراین، در قاموس کانت وحدت بر دو نوع است: وحدت کمی که همان وحدت مقولی است و وحدت کیفی که همان فرامقولی است. خود وحدت کیفی بر دو نوع است: وحدت ادراک نفسانی به مثابه کیفیت کنش یا فعل من استعلایی که از طریق عمل ترکیب یا تألیف، بر همه شناخت‌های ما وحدت می‌بخشد و وحدت هر یک از شناخت‌ها که محصول وحدت ادراک نفسانی استعلایی است، شناخت به معنای حقیقی آن را برای ما امکان‌پذیر می‌گرداند. کانت وحدت کیفی را این گونه تبیین می‌کند:

در هر نوع شناخت یک شیء، نخست، وحدت مفهوم وجود دارد که می‌توان آن را وحدت کیفی نامید؛ ولی تا جایی که ذیل آن مفهوم فقط وحدت در ترکیب کثرت شناخت‌ها اندیشیده شود، تقریباً مثل وحدت موضوع در یک نمایش، یک سخنرانی، یا یک داستان (Kant, 1964: B114).

به نظر کورنر، وحدت ترکیبی کثرات را باید از مقوله وحدت فرق گذاشت. وقتی می‌گوییم کثرات به معنایی که از مقوله وحدت اراده می‌شود دارای یگانگی است، منظورمان این است که مفهوم معینی، یعنی مقوله وحدت، به آن قابل اطلاق است. اما وقتی می‌گوییم کثرات از وحدت ترکیبی بهره‌مند است، غرض این است که این کثرات شالوده‌ای درست کرده است که می‌توان آن مقوله یا هر مقوله دیگر را بر آن بار کرد. وحدت ترکیبی کثرات،

یکی از شرط‌های لازم برای اطلاق مقولات است، ولی خود وحدت ترکیبی از شمار مقولات نیست. کثراتی که وحدت ترکیبی نداشته باشند، ممکن است به ادراک درآیند اما دست کم در احکام تجربی عینی قابل اندیشیدن نیستند (کورنر، ۱۳۸۰: ۲-۱۹۱).

همچنین به نظر کورنر، وحدت ادراک نفسانی محض (یعنی امکان اینکه ذهن خودآگاه، از تصویری که حاصل می‌کند نیز آگاه باشد) یکی از شرط‌های وحدت ترکیبی کثرات است. وقتی می‌گوییم کثرات از وحدت ترکیبی برخوردار است، منظور این است که عینیت پیدا کرده است و می‌توان مفاهیمی بر آن بار کرد که صرفاً در وصف تأثرات ذهنی نباشد (همان: ۱۹۶). این همان چیزی است که کانت خود بدان اقرار می‌کند:

وحدت استعلایی ادراک نفسانی عبارت است از آن نوع وحدتی که از طریق آن هر آن چه در یک کثرت که از طریق شهود داده می‌شود، در یک متعلق وحدت پیدا می‌کند. بنابراین، چنین آگاهی‌ای عینی نامیده می‌شود و باید از وحدت ذهنی آگاهی متمایز گردد، که نوعی تعیین حس درونی است (Kant, 1964: B140).

کانت علاوه بر وحدت کمی و کیفی و وحدت مقولی و فرامقولی، از وحدت فاهمه و وحدت عقلی پدیدارها نیز سخن می‌گوید. وی همچنین واژه وحدت را در ترکیباتی نظیر «وحدت آگاهی»، «وحدت استعلایی ترکیبی قوه خیال»، «وحدت استعلایی خودآگاهی»، «وحدت تجربی آگاهی»، «وحدت ترکیبی اصیل ادراک نفسانی»، «وحدت ادراک نفسانی» و «وحدت ذهنی آگاهی» به کار می‌برد که همگی به نحوی و در نهایت با من استعلایی نسبتی دارند. وی از اصطلاح «وحدت نظام‌مند» استفاده می‌کند و آن عبارت است از امری که شناخت عادی را در اصل به علم^۵ تبدیل می‌کند (ibid, A832-860).

بنابراین، آن چه از معنای وحدت در این مبحث مورد نظر ماست همان وحدت شناخت-هاست. پرسش اصلی ما در این مبحث این است که: «من استعلایی چگونه به شناخت‌های

ما وحدت می‌بخشد؟» برای پاسخ به این پرسش ناگزیریم تکلیف یک مسئله دیگر را نیز که ارتباط تنگاتنگی با این مبحث دارد روشن کنیم و آن، مسئله ترکیب یا تالیف است. من استعلایی یا ادراک نفسانی استعلایی به میانجی ترکیب تصورات در احکام، به شناخت‌های ما وحدت می‌بخشد.

مسئله ترکیب یا تالیف

اصطلاح «ترکیب» یا «تالیف»^۶ یکی دیگر از اصطلاحات بنیادین کانت به ویژه در نقد عقل محض است. این اصطلاح نقش اساسی در فلسفه کانت ایفا می‌کند زیرا کارکرد بنیادین وحدت‌بخشی به شناخت‌ها توسط من استعلایی متکی به فعل یا کنش ترکیب است. کانت ترکیب را به شرح زیر تعریف و تبیین می‌کند:

اما مراد من از ترکیب در عام‌ترین معنای آن عبارت است از کنش کنار هم نهادن تصورات گوناگون و فهم کثرت آن‌ها در شناختی واحد. اگر کثرت مورد نظر نه به نحوی تجربی، بلکه به نحو پیشین داده شود، (مانند کثرت زمان و مکان)، چنین ترکیبی محض است... ترکیب یک کثرت (خواه تجربی داده شود، خواه پیشین) امری است که نخست، شناخت را ایجاد می‌کند. البته، این شناخت در ابتدا هنوز خام و آشفته است و لذا نیازمند به تحلیل است. ولی این فقط ترکیب است که در واقع، اجزاء را برای شناخت‌ها گرد هم می‌آورد و آن‌ها را در محتوا و مضمون خاصی وحدت می‌بخشد (ibid, A78-B103).

در این‌جا باید متذکر شویم که از منظر هانری آلیسون، در امر خوانش تحلیلی اصل ادراک نفسانی هنوز مشکل و مانع عمده‌ای وجود دارد و این مشکل مربوط به ارتباط ادراک نفسانی با دکتربین ترکیب یا تالیف است. در واقع، آلیسون با استناد به دیدگاه‌های خود کانت در نقد عقل محض نتیجه می‌گیرد که وحدت تحلیلی ادراک نفسانی پیش فرض

وحدت ترکیبی است. یعنی این که آگاهی از این همانی «من می اندیشم» مشتمل بر یک ترکیب است و اینکه چنین آگاهی ای فقط از طریق آگاهی از این ترکیب امکان پذیر است (Allison, 2004: 168).

البته، آلیسون این ادعا را که ادراک نفسانی فقط از طریق آگاهی از ترکیب امکان پذیر است امری پیچیده تلقی می کند، زیرا وی در مفهوم یا اصطلاح ترکیب ابهاماتی را ملاحظه می کند. ابهام از اینجا ناشی می شود که این امر یعنی امر ترکیب یا به خود کنش و یا به حاصل کنش مربوط می گردد و کانت ظاهراً ترکیب را در هر دو معنا به کار می برد. (ibid: 169)

در واقع، در این جا میان کنش و حاصل کنش ابهامی رخ می دهد. این که ترکیب کنش یا حاصل کنش است در اصل دیدگاه ما مبنی بر نقش من استعلایی در مسأله ترکیب تفاوتی ایجاد نمی کند.

ضمناً «من می اندیشم»، یک تصور تهی از «من» است بدین معنی که این تصور تهی را می توان به مثابه صورت وحدت تحلیلی در نظر گرفت که با همه مفاهیم کلی مرتبط است. این وحدت تحلیلی به مثابه امری جدا و مجرد از همه محتوا (محتوای شناختی) لحاظ می گردد. آگاهی یافتن از این «من می اندیشم»، صورت کنش تأمل است که ذهن بدین وسیله این همانی را در شکل گیری مفاهیم کلی به طور مجزاً دریافت می کند. در حقیقت، کنش «من می اندیشم» چیزی غیر از کنش منطقی نیست که مجرد و جدای از همه محتوا شناخت لحاظ می گردد. آگاهی از کنش ترکیب، آگاهی از صورت اندیشیدن است (ibid: 172).

در واقع، ترکیب مبنایی مربوط به منطق استعلایی است، منطقی که ثمره آن شناخت ترکیبی پیشین است که از طریق ترکیب مفاهیم و شهودها به دست می آید. ترکیب را نمی توان از کثرت مشتق کرد ولی همواره به کثرت افزوده می گردد. به هر حال، بدون ترکیب، ما هیچ نوع شناختی نمی توانیم فراچنگ آوریم (ibid:172)

اقسام ترکیب

کانت علاوه بر تعریف و تبیین ترکیب، از انواع آن نیز سخن به میان می‌آورد. وی به سه نوع ترکیب از قبیل ترکیب ادراک ساده در شهود، ترکیب بازتولید در خیال و ترکیب بازشناسی در مفهوم باور دارد. وی علاوه بر این سه نوع ترکیب، از ترکیب محض قوه خیال نیز سخن می‌گوید و وحدت ادراک نفسانی، یعنی وحدت «خود» یا «من» را بر آن مبتنی می‌کند. حال، هر یک از این انواع ترکیب را به اجمال از نظر می‌گذرانیم.

۱- هر تصور تا جایی که در یک لحظه جا داده شده است، هرگز نمی‌تواند چیز دیگری باشد جز وحدت مطلق. برای آن که از این کثرت، وحدت شهود متولد گردد، دو چیز ضروری است، ابتدا بررسی و مرور کثرات و بعد با هم قرار دادن این کثرات. کانت این کنش را ترکیب ادراک ساده می‌نامد، زیرا به‌طور مستقیم متوجه شهود است، که البته کثرت را ارائه می‌کند. علاوه بر این، ما دارای ترکیب محض ادراک ساده نیز هستیم (Kant, 1964: A100).

۲- کانت از ترکیب بازتولید در خیال نیز سخن می‌گوید. وی ابتدا از ترکیب بازتولید تجربی آغاز می‌کند و سپس به بحث از بازتولید محض می‌پردازد (ibid, A102).

مطابق دیدگاه کانت، قوه خیال مبنای پیشین لازم را برای وحدت ترکیبی پیشین پدیدارها فراهم می‌کند. انسان برای این که بتواند آنچه را ادراک نموده است مشخص سازد باید آن را در ساحت ذهن خود بازتولید کند. و این یعنی اساساً ترکیب ادراک بدون ترکیب بازتولید، ممکن نیست و این دو فقط در تحلیل ذهنی از همدیگر متمایز می‌گردند.

۳- ترکیب سوم، ترکیب بازشناسی در مفهوم است. کانت این ترکیب را به ادراک نفسانی ربط می‌دهد و از ادراک نفسانی استعلایی در بحث مربوط به ترکیب بازشناسی بحث می‌کند و نه در دو ترکیب دیگر. به نظر می‌رسد این ترکیب در مقایسه با دو ترکیب قبلی، از اهمیت بیشتری نزد کانت برخوردار است. هنگامی که کانت ترکیب بازشناسی را

با «مفهوم» مرتبط می‌کند، به‌طور ضمنی این نکته را نیز متذکر می‌گردد که این ترکیب توسط قوه فاهمه انجام می‌پذیرد. به نظر کانت، مفهوم عبارت است از یک آگاهی که کثرت را که به تدریج شهود شده و بعداً بازتولید نیز می‌شود، در یک تصور کامل کند (ibid, A104).

لازم به ذکر است که ای. سی. یوئینگ ترکیب بازشناسی در مفهوم را چندان روشن نمی‌داند. همچنین وی معتقد است که ما نباید به تمایز میان ترکیب ادراک، ترکیب بازتولید و ترکیب بازشناسی بیش از حد تأکید ورزیم و به طریق اولی نباید نتیجه بگیریم که کانت بر سه نوع ترکیب اصرار دارد نه بر یک ترکیب واحد. به نظر یوئینگ، نباید این سه ترکیب را به عنوان افعال جداگانه، بلکه صرفاً باید به منزله اجزا و آنات مختلف در یک ترکیب به شمار آورد (یوئینگ، ۱۳۸۸: ۱۰۳).

کانت علاوه بر این ترکیب‌های سه گانه از ترکیب دیگری نیز سخن می‌گوید که لازمه و پیش فرض ترکیب‌های سه گانه قبلی است و باید بین شهود محض و فاهمه محض وجود داشته باشد. این ترکیب، ترکیب محض نامیده می‌شود. وی ترکیب محض را چنین تعریف می‌کند:

ترکیب محض، اگر به معنای عام آن لحاظ گردد، مفهوم محض فاهمه را به دست می‌دهد. مراد من از ترکیب محض، آن نوع ترکیبی است که مبتنی بر وحدت ترکیبی پیشین است (Kant, 1964: A78-B104).

کانت همچنین از اجزای تشکیل دهنده شناخت محض پرده برمی‌دارد و آن‌ها را بر سه نوع می‌داند: ۱- کثرات شهود محض زمان؛ ۲- ترکیب محض کثرات زمان به میانجی قوه خیال؛ ۳- مفاهیم محض فاهمه.

به نظر پی. اف. استراوسون دکترین ترکیب، بر تمایز میان قوا مبتنی است. در واقع، تمایز میان قوه حس به منزله پذیرش صرف داده‌ها و قوه فاهمه به مثابه قوه فعال به

همراه قوه خیال به عنوان واسطه میان آن دو، بر کارکرد ترکیب ناظر است. داده‌های حس به تنهایی اموری مجزا، جداگانه و پراکنده و بدون پیچیدگی هستند. کل فرایند ترکیب یا تألیف به واسطه قوه خیال ایجاد می‌گردد که داده‌های حس را گرد هم آورده و بازتولید می‌کند و این کار را تحت کنترل و نظارت فاهمه که منشأ و خاستگاه مفاهیم است انجام می‌دهد. تجربه، محصول این فعالیت ترکیب یا تألیف است. البته، استراسون در نهایت، ما را از تأمل و تفکر عمیق درباره گزاره‌ها و جملات مربوط به مبحث ترکیب به خاطر بیهوده بودن آن‌ها بر حذر می‌دارد (Strawson, 1995: 97).

رابرت استرن بر این باور است که کانت وحدت سوژه را به کار می‌گیرد تا وحدت رابطی ابژه را بنیاد نهد و آموزه ترکیب در این زمینه، نقش اساسی و بنیادین ایفا می‌کند (استرن، ۱۳۹۳: ۲۷). در حقیقت، از سخن استرن می‌توان چنین نتیجه گرفت که آموزه ترکیب، واسطه میان وحدت سوژه و وحدت ابژه است، یعنی واسطه میان وحدت ادراک نفسانی استعلایی و وحدت شناخت‌هاست.

رابرت پل ولف معتقد است که مسأله ترکیب در فلسفه استعلایی کانت قاعده‌مند و منضبط است. زیرا نوید حل معضل وحدت در کثرت معرفت‌شناختی کانت را می‌دهد (Kitcher, 1990: 82).

واین واگسمن بر این باور است که میان جنبه آگاهانه ترکیب که با مفهوم فاهمه سر و کار دارد و جنبه ناآگاهانه ترکیب که با قوه خیال ارتباط دارد، تفکیک و تمایز معرفتی وجود دارد (Waxman, 2005: 79).

پاتریشیا کیچر ترکیب را یک کنش یا فرایندی می‌داند که به ایجاد تصویر یا تصوّر منجر می‌گردد. نتیجه ترکیب حالات شناختی، حالت شناختی دیگری است که در بر گیرنده مضمون موجود در حالات قبلی است. مطابق این دیدگاه، تصورات بازنموده می‌شوند (Kitcher, 1990: 74-5).

جورجز دیگر بر این باور است که وابسته و متکی کردن خودآگاهی بر آگاهی از کنش ذهنی یا همان ترکیب مذکور، به دشواری قابل دفاع و توجیه است، زیرا به نظر درست نمی‌آید که ما از کنشی که کانت آن را ترکیب می‌نامد آگاه باشیم (Dicker, 2004: 133).

اکنون نوبت آن فرا رسیده است که بدانیم ادراک نفسانی استعلایی یا من استعلایی چگونه به شناخت‌های ما وحدت می‌بخشد؟ جهت پاسخ به این پرسش می‌گوییم که بدون وحدت آگاهی تبدیل‌ناپذیر، اصیل و محض و استعلایی هیچ نوع ترکیب و وحدت شناخت‌ها در ما رخ نخواهد داد. حتی محض‌ترین وحدت عینی، یعنی وحدت مفاهیم پیشین (مکان و زمان) فقط به واسطه رابطه شهودها با آن وحدت امکان‌پذیر است. بدین سان وحدت عددی ادراک نفسانی استعلایی مبنای پیشین همه مفاهیم و حتی وحدت آن‌ها را تشکیل می‌دهد (kant, 1964: A107). کانت در ادامه در مقام تأکید می‌افزاید که دقیقاً همین وحدت استعلایی ادراک نفسانی، از همه پدیدارهای ممکن که همیشه می‌توانند در یک تجربه جمع شوند و وحدت یابند، نوعی ترکیب را از همه این تصورات، مطابق با قوانین تشکیل می‌دهد.

کانت در جای دیگر تأکید می‌کند که بدون وحدت ضروری آگاهی، وحدت در یک کثرت شناخت روی نخواهد داد و این وحدت باید به منزله امر پیشین و ضروری درک شود. زیرا در غیر این صورت، شناخت بدون متعلق خواهد بود. پدیدارها در تجربه باید تابع شرایط وحدت ضروری ادراک نفسانی باشند (ibid, A110). مطابق دیدگاه کانت، وحدت تمام و کمال و ترکیبی ادراک حسی در حقیقت، صورت تجربه را تشکیل می‌دهد و تجربه چیزی غیر از وحدت ترکیبی پدیدارها مطابق با مفاهیم نیست. مفاهیم تجربی باید بر مبنای استعلایی (یعنی من استعلایی) قرار داشته باشند (ibid, A111).

بنابراین اگر بخواهیم مبنای درونی ترکیب تصورات را تا آن نقطه دنبال کنیم که همه باید به آن معطوف باشند، تا از آن طریق، برای اولین بار وحدت شناخت برای یک تجربه

ممکن حاصل گردد، آن وقت باید از ادراک نفسانی محض شروع کنیم. کانت از یک اصل به نام «اصل استعلایی وحدت هر نوع کثرت تصورات ما» یاد می‌کند که اصلی بسیار مهم و بنیادی است و از آن‌جا که این وحدت کثرت در یک ذهن، ترکیبی است، بنابراین، ادراک نفسانی محض، یک اصل وحدت ترکیبی کثرت را در هر نوع شهود ممکن ارائه می‌دهد (ibid, 117).

وحدت ترکیبی مستلزم ترکیب است و ترکیب را شامل می‌شود و اگر وحدت بخواهد به نحو پیشین ضروری باشد، آن وقت ترکیب نیز باید یک ترکیب پیشین باشد. بنابراین، وحدت استعلایی ادراک نفسانی به ترکیب محض قوه خیال مربوط می‌گردد و ترکیب محض قوه خیال به مثابه شرط پیشین امکان هر نوع ترکیب کثرت در یک شناخت است. ترکیب کثرت از طریق قوه خیال محض، وحدت همه تصورات در ارتباط با ادراک نفسانی اصیل، قبل از کل شناخت تجربی می‌آیند (ibid, A130).

مطابق دیدگاه کانت، ترکیب چیزی مگر تصور وحدت ترکیبی کثرت‌ها نیست. بنابراین، تصور این وحدت نمی‌تواند از ترکیب ایجاد شود، بر عکس، تصور وحدت، خود به تصور کثرت اضافه می‌گردد و مفهوم ترکیب را برای نخستین بار ممکن می‌گرداند. بنابراین، باید این وحدت یعنی وحدت فرامقولی یا کیفی را باید در بالاتر جستجو کنیم، یعنی در آن امری که خود، مبنای وحدت مفاهیم مختلف را در احکام و در نتیجه مبنای امکان فاهمه را، حتی در کاربرد منطقی آن، در خود متعین می‌کند (ibid, B131). هر نوع وحدت تصورات مستلزم وحدت آگاهی در ترکیب آن‌هاست. در نتیجه، وحدت آگاهی امری است که به تنهایی رابطه تصورات با یک متعلق و بنابراین، اعتبار عینی تصورات را تشکیل می‌دهد و در نتیجه، آن‌ها را به شناخت‌ها تبدیل می‌کند و حتی امکان فاهمه بر پایه وحدت آگاهی قرار دارد (ibid, B137). با توجه به این مطالب حتی می‌توانیم بگوییم که کارکرد وحدت‌بخشی من استعلایی به شناخت‌ها از همه کارکردهای دیگر اساسی‌تر و بنیادی‌تر است. زیرا مسئله ترکیب در نظام معرفت‌شناسی نقد عقل محض امری اساسی است و

همان گونه که پیش از این گفتیم مسئله خاص نقد عقل محض مسئله بنیادین امکان احکام ترکیبی پیشین است که ترکیب در آن‌ها نقش اساسی ایفا می‌کند. اگر بگوییم که مسئله یا امر ترکیب بنیان و شالوده اساسی علم را تشکیل می‌دهد سخنی به گزاف نگفته- ایم. در واقع، مسئله ترکیب به عنوان واسطه میان وحدت استعلایی ادراک نفسانی و وحدت شناخت‌ها نقش بنیادین در معرفت‌شناسی کانت ایفا می‌کند. بنابراین، کارکرد وحدت‌بخشی من استعلایی به شناخت‌ها به واسطه وجود امر بنیادین ترکیب یا تألیف، از همه کارکردهای دیگر آن نظر کلیت‌بخشی، ضرورت‌بخشی و حتی امکان‌بخشی اساسی‌تر است.

کلام آخر این که من استعلایی به مثابه سوژه نهایی همه شناخت‌های ما اعم از پیشین و پسین، استعلایی و تجربی، به واسطه کنش ادراک نفسانی استعلایی و وحدت ادراک نفسانی و نیز با به کارگیری فرایند ترکیب و در جایگاه مبنای قوای شناختی نظیر حس، خیال و فاهمه، به همه شناخت‌های متکثر و پراکنده ما وحدت می‌بخشد و در نهایت آن‌ها را در قالب یک دستگاه منظم علمی که دستگاه نقد عقل محض نمونه‌ای از آن است ارائه می‌کند.

نتیجه‌گیری

با توجه به همه مباحثی که در این نگارش طرح گردید می‌توان به این نتیجه رسید که نادیده گرفتن نقش و کارکردهای من استعلایی در نظام معرفت‌شناختی کانت و نپرداختن به آن و غفلت از ساز و کارهای بنیادین آن موجب گردیده که من استعلایی به عنوان رکن بنیادین نظام فلسفی کانت، دست کم به نزد بسیاری از شارحان و مفسران کانت اهمیت اساسی خود را آشکار نسازد و این امر باعث شده که من استعلایی کانت، بر خلاف کوژیتوی دکارت به عنوان مغز اصلی و هسته اساسی فلسفه وی ارائه نگردد. در واقع، فلسفه استعلایی کانت که ایدئالیسم استعلایی زمینه و بنیاد آن را تشکیل می‌دهد و من استعلایی به عنوان روح پنهان ایدئالیسم استعلایی وی با ارائه کارکردهایی نظیر کلیت‌بخشی، ضرورت‌بخشی، امکان‌بخشی و وحدت‌بخشی در تمامی اجزا و تار و پود آن رسوخ کرده

است بدون توجه کافی به کارکردهای من استعلایی در مقام ادراک نفسانی محض، اصیل و استعلایی، اهمیت به سزای خود را آن چنان که باید و شاید به دست نخواهد آورد. به ضرس قاطع می توان گفت که ایده اصلی و نهایی ایدئالیسم استعلایی کانت و به تبع آن فلسفه استعلایی کانت را من استعلایی تشکیل می دهد. با حذف من استعلایی کانت یا با به چالش کشیدن آن، کل نظام فلسفی کانت فرو می پاشد و معنای این سخن این است که من استعلایی از حیث کارکردهای چهارگانه خویش، نقش بنیادین و اساسی را در کل فلسفه کانت ایفا می کند.

پی نوشتها

1. unity
2. science
3. synthesis

فهرست منابع

- استرن، رابرت. (۱۳۹۳). *کانت و آموزه تالیف*، ترجمه مهدی محمدی اصل، تهران: بیدگل.
- بونزور، لورانس. (۱۳۸۸). *دفاع از خرد ناب*، ترجمه رضا صادقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- کانت، ایمانوئل. (۱۳۷۰). *تمهیدات*، ترجمه غلامعلی حداد عادل، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- کورنر، اشتفان. (۱۳۸۰). *فلسفه کانت*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی.
- گاش، جالی. (۱۳۸۶). *نظریه کانت درباره تالیفی پیشینی*، ترجمه یوسف نوظهور، دانشگاه تبریز.
- یوئینگ، ای. اس. (۱۳۸۸). *شرحی کوتاه بر نقد عقل محض کانت*، ترجمه اسماعیل سعادت

خمسسه، تهران: هرمس.

- Allison, Henry. E. (2004). *Kant's Transcendental Idealism*, New Haven: Yale University Press.
- Caygill, Haward. (1994). *A Kant Dictionary*, Oxford: Blackwell Reference.
- Dicker, Georges. (2004). *Kant's Theory of Knowledge*, Oxford: Oxford University Press.
- Kant, Immanuel. (1964). *Critique of Pure Reason*, translated by Norman Kemp Smith, London: Macmillan.
- Kitcher, Patricia. (1990). *Kant's Transcendental Philosophy*, Oxford: Oxford University Press.
- Leibniz, Gottfreid; Wilhelm, Freiherr Von. (1990). *The Monadology*, translated by George Montgomery. USA: Doubleday Dell Publishing Group, Inc.
- Paton, H.J. (1936). *Kant's Metaphysics of Experience*, London: George Allen and Unwin Ltd. vol 1-2.
- Strawson, P.F. (1995). *The Bounds of sense*. London: Routledge.
- Waxman, Wayne. (2005). *Kant and the Empiricists*. Oxford: Oxford University Press.